

مفهوم‌شناسی اخلاق از نگاه قرآن

محمد مهدی فیروز مهر*

چکیده

قرآن، فلسفهٔ بعثت پیامبر ﷺ را تزکیه و رشد اخلاقی می‌داند و پیامبر ﷺ خود نیز، فلسفهٔ بعثتش را تکمیل و متمیم مکارم اخلاق معرفی کرده است. در قرآن از اخلاق پیامبر ﷺ به‌طور خاص ستایش و از آن به عظمت یاد شده و پیامبر ﷺ خود را تربیت یافتهٔ خدا و مکارم اخلاق معرفی کرده است. اخلاق پیامبر ﷺ همان قرآن و قرآن تجلی خداوند برای بشر است؛ بنابراین، قرآن و پیامبر ﷺ هر کدام به شکلی تجلی اخلاق الهی بوده و اخلاق مدنظر قرآن، اخلاق الهی است و با توجه به اینکه غایت خلقت انسان، خلافت خداست و خلافت مستلزم سنخیت و تناسب وجودی است، مقصود از اخلاق الهی این است که انسان با شناخت اسماء و صفات الهی، به اندازهٔ توان بشری به افعال و صفات الهی متخلق شود و تخلق به اوصاف و افعال الهی از طریق عبودیت خدا که فلسفهٔ آفرینش انسان است، ممکن می‌شود. نتیجهٔ اینکه اخلاق از نظر

* - عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.



قرآن عبارت است از شناخت اسماء، صفات و افعال خدا و تخلق به اخلاق و افعال خدایی به قدر توان بشری از طریق عبودیت و بندگی خدا. این تعریف که مستند به آیات و روایات است، اخلاق را به صراحت در ارتباط با خدا و اسماء و صفات او می‌شناساند.

واژه‌های کلیدی

اخلاق، قرآن، اخلاق الهی، خلافت، اسماء و صفات خدا، عبودیت.

مقدمه

در تعریف اخلاق قرآنی، چه مفاهیمی مدخلیت دارند و عناصر و مقومات اصلی آن چیست؟ در تعریف اخلاق به‌عنوان یک علم گفته می‌شود: «علم اخلاق، علمی است که از انواع صفت‌های خوب و بد، صفت‌هایی که با افعال اختیاری انسان ارتباط دارند و کیفیت اکتساب صفت‌های خوب و دور کردن صفت‌های بد، بحث می‌کند». (مصباح یزدی، ۱۳۸۲: ۱۰) طبق این تعریف، در علم اخلاق از صفات خوب و بد و چگونگی دور شدن از صفات بد و اکتساب صفات خوب بحث می‌شود؛ اما صفات خوب یا بد چیست و ملاک خوبی یا بدی چیست، از این تعریف به دست نمی‌آید. گاهی اخلاق به معنای صفاتِ راسخِ نفسانی است که در تعریف آن گفته می‌شود: «اخلاق آن ویژگی‌هایِ راسخِ نفسانی است که سبب صدور افعال متناسب به صورت خودکار و بدون فکر و تأمل می‌شود». در کتب اخلاق معمولاً واژه اخلاق یا خُلُق به این معنا تعریف شده است. (ابن مسکویه، ۱۴۲۶: ۱۱۵؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ج ۵: ۹۵؛ نراقی، ۱۴۰۸، ج ۱: ۵۵)

طبیعی است قرآن، مانند کتب اخلاقیِ رایج به تعریف اخلاق و بیان عناصر و مقومات آن نمی‌پردازد. به نظر می‌رسد با غور در آیات قرآن و بازیابی معارف و



مفاهیم کلیدی که در قرآن در خصوص مبدأ هستی، انسان و اخلاق مطرح شده، می‌توان این عناصر و مقومات را کشف کرد.

اخلاق مورد ستایش قرآن

بحث را از کاربرد واژه «خُلِقَ» در قرآن آغاز می‌کنیم. واژه «خُلِقَ» دو بار در قرآن به کار رفته است: ﴿ان هذا الا خلق الاولین﴾ (شعراء/ ۱۳۷) و ﴿وانک لعلی خُلِقَ عظیم﴾ (قلم / ۱۴) مفسران، این واژه را در آیه نخست به معنای «عادت و روش» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۳۱۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳: ۳۲۷؛ محمدحسین طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵: ۳۰۲) و در آیه دوم که در ستایش پیامبر ﷺ است، به معنای خصلت و خوی نیکو دانسته‌اند. (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۹: ۳۴۶؛ سید قطب، ۱۴۱۹، ج ۶: ۳۶۵) واژه «خُلِقَ» یا «خُلِقَ» برای سرشت، سیرت و اوصاف باطنی انسان به کار می‌رود، در مقابل واژه «خُلِقَ» که برای صورت و اوصاف ظاهری به کار می‌رود. (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۴: ۱۹۴؛ راغب اصفهانی، ۱۳۷۶: ۶۲) واژه «خُلِقَ» در آیه دوم با وصف «عظیم» آمده است. افزون بر این، با جمله اسمیه و لام تأکید بیان شده است که نشانه اهمیت فوق‌العاده خُلِقَ نبوی است.

چه عنصر یا عناصری در اخلاق نبوی وجود داشت که آن را مستحق وصف عظمت کرده است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبرش را به آداب خود تربیت کرد و آنگاه که تربیت او کامل شد به او فرمود: و انک لعلی خلق عظیم، سپس امر دین را به او واگذار کرد و فرمود: هر چه او آورده، بگیری و از آنچه نهی کرده است، پرهیزی.»^۱ با این رویکرد می‌توان گفت اخلاق پیامبر ﷺ تجلی اخلاق خداوند است.

۱- «ان الله ادب نبيه على ادبه فلما انتهی به الی ما اراد قال له: انک لعلی خلق عظیم ففوض الیه دینه فقال: ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»، صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۹۹؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۶.

روشن است که اخلاق و آداب خدایی امور محدود و کوچکی نیستند؛ بنابراین، کسی که به اخلاق و آداب الهی آراسته شود، می‌توان گفت او دارای اخلاق بس بزرگی است. از سویی در توضیح آیه یادشده گفته شده که خلق پیامبر ﷺ، همان قرآن است (نک: ملاصدرا، ۱۳۶۰، ج ۴: ۴۰۷-۴۰۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۶: ۲۵۰-۲۵۱؛ آلوسی، ۱۴۱، ج ۱۵: ۲۹) و از سوی دیگر، قرآن تجلی خداوند برای بشر است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند در کلام خود (قرآن) برای خلق خود تجلی کرده است و لکن ایشان او را نمی‌بینند.»^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۹: ۱۰۷)

از این رو، وجود پیامبر ﷺ و قرآن هر کدام به شکلی خاص، تجلی اخلاق و آداب الهی هستند.

افزون بر این، قرآن فلسفه اصلی بعثت پیامبر ﷺ را تزکیه و تربیت اخلاقی معرفی کرده است: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (جمعه/۲۰) مفسران، تزکیه را به معنای تطهیر نفس از شرک و آلودگی‌های روحی و اخلاقی، نواقص، ملکات و رذایل اخلاقی دانسته‌اند. (محمدحسین طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳: ۳۳۰ و ج ۱۹: ۲۴؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۱، ج ۱: ۷۲۳؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۳: ۳۴) از نظر قرآن هم وظیفه انبیاء است که در مقام مربی و مزکی به تزکیه مردم پردازند (بقره/۱۲۹ و آل عمران/۱۶۴) و هم وظیفه مردم و مخاطبان انبیاء است. (شمس/۷-۱۰) که در مقام مربی و متزکی، فعالانه به تزکیه و تربیت اخلاقی تن در دهند و خداوند برای بیان اهمیت آن، یازده بار سوگند یاد کرده است. (شمس ۱-۹)

۱- «لقد تجلی الله لخلقہ فی کلامه و لکن لا یبصرون».

پیامبر صلی الله علیه و آله که خود تربیت یافته خدا و تربیت یافته مکارم اخلاق بود و می فرمود: «انا اديب الله» (طبرسی، ۱۳۹۲: ۱۷) و «ادبى ربى بمكارم الاخلاق» (نجفی، ۱۴۲۳، ج ۱: ۱۷۱) هدف از بعثت خود را به اتمام رساندن مکارم اخلاق بیان کرده است: «انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق» (بيهقى، السنن الكبرى، ج ۱: ۱۹۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶: ۲۱۰) و به تخلق به اخلاق خدایی سفارش می کرد: «تخلقوا باخلاق الله». (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۸: ۲۹) از کنار هم قرار دادن این جملات از یک سو و آن آیاتی که فلسفه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله را ترکیه و تربیت اخلاقی می داند، از سوی دیگر، می توان استفاده کرد که اخلاق مدنظر قرآن همان اخلاق الهی است.

تا اینجا روشن شده است که اخلاق مورد ستایش قرآن، اخلاق الهی است؛ اما جای این پرسش باقی است که مقصود از اخلاق الهی چیست؟ آیا مقصود، خلق و خو و اعمال و رفتاری است که برای تأمین سعادت انسان است و خداوند در قرآن به آن توصیه کرده است؟ مانند اینکه فرمود: ﴿ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربى و ینهى عن الفحشاء و المنکر و البغى﴾ (نحل/۹۰) و فرمود: ﴿خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین﴾ (اعراف/۱۹۹) یا چیزی بالاتر از این مقصود است؟ در پاسخ اجمالی این پرسش می توان گفت با توجه به مطالب پیشین به ویژه اینکه خداوند از خلق پیامبر صلی الله علیه و آله ستایش و از آن به عظمت یاد کرده و خلق پیامبر صلی الله علیه و آله همان قرآن است و قرآن تجلی خداوند برای بندگان است و پیامبر صلی الله علیه و آله به تخلق به خلق الهی سفارش می کرد، اخلاق مورد ستایش قرآن این است که مانند یا متناسب با آن در صفات خداوند وجود داشته باشد. در روایت بیان شده است: «ان الله رفیق یحب الرفق»؛ «خداوند آسان گیر است و آسان گیری را دوست دارد». (صالح مازندرانی، ۱۴۲۱، ج ۸: ۳۴۷) از این سخن استفاده می شود، ملاک حُسن اخلاق و ملکات این است که مانند یا متناسب با آن در صفات خدا وجود داشته باشد. خدا کریم است و کرامت را دوست دارد؛ بنابراین، کرم از ملکات فاضله به حساب می آید، نیز خدا حلیم



است و حلم را دوست دارد. شجاعت خوب است با اینکه گفته نمی‌شود خدا شجاع است؛ اما به چیزی که متناسب با آن است، مانند عدم خوف و وصف می‌شود و این معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «تخلقوا باخلاق الله».

خداوند آن موجود کامل و جامع همه کمالات و مبرای از هر نقص و عیب است و تحصیل هر کمالی، تشبه به خالق تعالی است و از صفاتی که خدا از آن مبراست، مانند صفات سلب، انسان باید تلاش کند به اندازه توان بشری از این صفات دور شود. معنای تقرب به خدا و غایت عبادات، همین است.^۱ پاسخ تفصیلی سؤال یادشده را با بررسی مفهوم و مقومات خلافت در قرآن پی می‌گیریم.

خلافت الهی و اخلاق قرآنی

از اصول مسلمی که قرآن درباره انسان مطرح می‌کند، مسئله خلافت انسان است: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، (بقره/۳۰) خلیفه یعنی کسی که در جای شخص سابق قرار گرفته و جانشین او می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۵۲۰) میان خلیفه و مستخلف عنه باید تناسب تام و تمام باشد تا خلیفه، مستحق خلافت شود، در غیر این صورت خلافت، واجد معنایی صحیح نخواهد بود. (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ج ۲: ۳۰۰) ویژگی خلافت این است که خلیفه حکایت گر و محل تجلی تمام شؤون وجودی مستخلف عنه است. (محمدحسین طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۱۱۵) برخی عناوین در نهاد خود، وابستگی و تعلق به چیز دیگر را به همراه دارد، به طوری که ارتباط و افتقار به غیر در گوهر آن‌ها نهادینه شده است؛ نظیر عنوان خلافت و نیابت. اگر کسی خلیفه

۱- شعرانی، حاشیه شرح اصول الکافی - مولی صالح مازندارنی -، ج ۸، ص ۳۴۷. علی علیه السلام به کمیل فرمود: «یا کمیل! ان الله کریم حلیم عظیم رحیم دلنا علی اخلاقه و امرنا بالاخذ بها و حمل الناس علیها (حرانی، تحف العقول، ص ۱۷۵).



دیگری شد یا نایب او قرار گرفت، در همه شئون خود باید دستور مستخلف عنه و رضای منوب عنه را ملحوظ دارد و گرنه عنوان استخلاف به عنوان تفویض یا استقلال تبدیل و عنوان نیابت به عنوان اصالت مبدل خواهد شد. (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۱۱۲) خلافت انسان از خدا از اصول قرآنی و هسته مرکزی تعالیم قرآن درباره انسان و به تعبیر برخی مفسران، خط اصیل تعلیمی و تهذیبی قرآن است و همه یا بیشتر قرآن، شرح و تفصیل این خط اصیل به حساب می آید. (نک: همان، ج ۱: ۱۲۶-۱۲۷؛ ج ۳: ۱۴۹)

پرسش این است که خلافت انسان از خدا چه رابطه‌ای با اخلاق مورد نظر قرآن دارد؟ در پاسخ به این سؤال، توجه به این نکته ضروری است که تحقق خلافت درباره انسان با شناخت اسماء و صفات الهی و اتصاف به آن ممکن است؛ زیرا همانگونه که اشاره شد خلافت، مستلزم سنخیت و تناسب وجودی و دارا بودن ویژگی‌های مستخلف عنه است. به بیان دیگر، خلافت انسان از خداوند به معنای اقتدای انسان به خدای تعالی در افعال الهی به اندازه توان بشری بوده و اقتدای به خداوند، بدون طهارت نفس ممکن نیست و طهارت نفس تنها با تحصیل مکارم اخلاق و علم و عبادت حاصل می شود. (نک: راغب اصفهانی ۱۳۷۶: ۴۴-۷۴)

خداوند، بزرگ‌ترین معلم اخلاق و مربی نفوس انسانی و منبع تمام فضائل است و قرب به خدا جز از طریق تخلق به اخلاق او امکان‌پذیر نیست! هر فضیلت اخلاقی رابطه‌ای میان انسان و خدا ایجاد می کند و او را گام به گام به ذات مقدسش نزدیک تر می سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند فضائل اخلاقی را وسیله ارتباط میان خود و بندگانش قرار داده، کافی است که هر یک از شما به اخلاقی متمسک شود که او را به خدا مربوط سازد.» (ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱: ۸۰۴)

۱- «جعل الله سبحانه مکارم الاخلاق صلة بينه و بين عباده فحسب احدكم ان يتمسک بخلق متصل بالله.»

امیرمؤمنان علیؑ فرمود:

«خداوند اخلاق نیک را وسیلهٔ ارتباط میان خود و بندگانش قرار داده است. ما دوست داریم که شما به خُلُقِی که مربوط به خداست متمسک شوید.»^۱ (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱: ۱۹۲)

بنابراین، می‌توان گفت مقصود از اخلاق الهی با توجه به مفهوم خلافت، عبارت است از شناخت اسماء و صفات خدا و اتصاف به آن در حدی که برای بشر مقدور است. خلیفهٔ خدا یعنی کسی که مظهر صفات و افعال خدا باشد. به نظر می‌رسد تبیین مدعای یادشده نیازمند توضیح بیشتری در خصوص دو رکن اساسی تحقق خلافت الهی است.

دو رکن تحقق خلافت الهی

تحقق خلافت الهی دارای دو رکن مهم است: ۱- شناخت اسماء و صفات الهی؛ ۲- تخلق به اخلاق و صفات الهی.

۱. شناخت اسماء و صفات الهی^۲

همان‌طور که اشاره شد، معیار خلافت انسان علم به اسمای الهی است: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾؛ ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (بقره/ ۳۰ و ۳۱) خداوند پس از طرح مسئلهٔ خلافتِ

۱- «ان الله عز و جل جعل محاسن الاخلاق وصله بينه و بين عباده فنحب احدكم ان يمسك بخلق متصل بالله»

۲- اسم و صفت دربارهٔ خداوند معنای خاصی دارد: لفظی که بدون ملاحظهٔ ذات دربارهٔ خدا به کار رود، صفت خدا نامیده می‌شود؛ مانند علم، قدرت، اراده و... و لفظی که دال بر ذات باشد به اعتبار صفت، اسم خدا نامیده می‌شود؛ مانند عالم، قادر، مرید و... در حالی دربارهٔ سایر موجودات لفظی که دال بر ذات بدون اعتبار صفات باشد، اسم نامیده می‌شود؛ مانند رجل و زید و هر لفظ که بر ذات به اعتبار اتصافش به صفتی از صفات به کار رود، صفت است؛ مانند ضارب و ابیض و... (لاهیجی، گوهرمراد، ص ۲۳۹).



انسان، مسئلهٔ تعلیم اسماء به آدم علیه السلام را گوش زد می‌کند و از میان صفات خدا، علم و حکمت او مطرح شده است: ﴿قال انی اعلم ما لاتعلمون﴾، ﴿انک انت العليم الحکیم﴾؛ ﴿قال ألم اقل لكم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون﴾.

در تمام مراحل گفتگوی ملائکه با خداوند، آنچه از سوی خداوند در توجیه آفرینش انسان و خلافت او محور تأکید است، علم و شناخت است؛ بنابراین، برای ورود به عالم الهی و تخلق به اخلاق خدایی و رسیدن به مقام خلافت‌اللهی، علم و شناخت شرطی مهم است؛ اما نه هر شناختی، بلکه شناخت اسمای خدا چنین اثری دارد. مقصود از علم به اسماء، علم به اسمای الهی و مظهر اسمای حسناى خدا بودن است. به بیان دیگر، مقصود از علم به اسماء، علم به موجودات و حقائق است از آن حیث که آینه و نشانهٔ خداوند هستند؛ یعنی انسان این ظرفیت را دارد که با شناخت صفات خدا و تخلق به اخلاق الهی، مظهر اسمای حسناى خدا و خلیفهٔ او در عالم باشد و مطابق خواست و مشیت او خلق و ابتکار داشته باشد و در موجودات عالم تصرف کند و استعدادها و امکانات بالقوهٔ زمینی و غیرزمینی را به فعلیت برساند. (نک: ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۴۰-۴۳ و ص ۱۰۸-۱۱۰؛ جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۴۸-۵۲ و ص ۱۶۸؛ محمدحسین طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۱۱۶-۱۱۸). اگر کسی زمین‌شناس، زیست‌شناس یا ستاره‌شناس خوبی بود، اما موحد نبود، چون به هیچ اسمی از اسمای خداوند عالم نیست، سهمی از خلافت خداوند ندارد. زمین‌شناس در صورتی از مقام خلافت بهره‌مند است که زمین را «اسم الله» و «آیت حق» و «وجه الله» بداند و گرنه علمی که به ذات زمین تعلق بگیرد، نه به ارتباط آن با خدا، نه تنها انسان را خلیفهٔ الله نمی‌کند؛ بلکه او را از ساحت قدس خدا دور می‌سازد. (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۱۹۲ و ۱۹۳)

در قرآن، خدا با اسماء و صفات معرفی شده و شناخت ذات حق تعالی تنها از راه صفات که عین ذات اوست، ممکن است؛ زیرا ذات او به جهت نامتناهی بودن برای انسان به طور مستقیم قابل تصور و درک نیست؛ اما از طریق اسماء و صفات که مفاهیمی هستند حاکی از ذات نامتناهی، قابل درک هستند. البته شناخت خدا در سه سطح ذات، صفات و افعال قابل طرح است. شناخت ذات چنان که اشاره شد به جهت نامتناهی بودن و محدودیت شناخت بشری، راهی به آن نیست، به همین دلیل در قرآن نسبت به ذات مقدس او جز تقدیس و تنزیه و امور سلبی، مانند (لااله الا هو)، (لیس کمثله شیئ) و... مطرح نشده و در روایات از تفکر در ذات خداوند نهی شده است؛ (نک: صدوق، التوحید، ۴۵۷؛ هیشمی، ۱۴۰۸، ج ۱: ۸۱) اما درباره شناخت صفات باری تعالی این نکته شایان توجه است که صفات به صفات ذات، مانند حیات، علم، قدرت، و صفات فعل، مانند خالقیت، ربوبیت، رازقیت و ... تقسیم می شوند. صفات گرچه مفاهیم عقلی و مشترک میان محدود و نامحدود است و عالی ترین درجه صفات کمالی برای او متصور است و لذا راهی برای شناخت او از طریق صفات وجود دارد؛ اما صفات ذات چون عین ذات اوست و تکثر و تعدد آن فقط در مفهوم است نه در مصداق و ذات او خارج از درک و عقل بشری است؛ بنابراین شناخت در این سطح نیز برای همه یا برای اغلب ناممکن است. تنها از راه صفات و اسمای فعلی که متن جهان خارج است، می توان او را شناخت و در قرآن بر این سطح از شناخت تأکید فراوان شده است و ذکر آسمانها و زمین، کواکب و خورشید و ماه، کوهها، دریاها، ابر و باران که مظاهر فعل و اسم او هستند، تأکید بر این سطح از شناخت است. (نک: ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲۲-۲۵؛ نیز نک: جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۴۰-۴۱). در هر حال کلید راه یابی به خلافت الهی شناخت اسماء و صفات الهی است.



از آیات قرآن استفاده می‌شود که شناخت خدا و اسماء و صفات او در رأس همه اهداف و غایات است و پشتوانه تخلق به اخلاق الهی و همه سعادت‌ها، معرفت خدا و صفات اوست؛ بلکه بالاترین سعادت و لذت، شناخت اوست. قرآن آنجا که ایجاد کعبه را در راستای منافع مردم و تشریح احکام ماه‌های حرام و قربانی را مطرح می‌کند، هدف و غایت آن را پی بردن به علم گسترده و بی‌انتهای خدا معرفی می‌نماید. (مائده/۹۷ و ۹۸) علاوه بر این، قرآن در موارد متعدد به اسمای علیم، بصیر، (بقره/۲۳۱ و ۲۳۲) و ... توجه می‌دهد. خداوند پس از ارائه کیفیت احیای مردگان به حضرت ابراهیم، او را به شناخت عزت و حکمت خود دعوت می‌کند: ﴿... و اعلم ان الله عزیز حکیم﴾ (بقره/۲۶۰) و به‌طور کلی قرآن، هدف از آفرینش هستی را شناخت قدرت و علم نامتناهی باری تعالی معرفی می‌کند: ﴿الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن... لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علماً﴾. (طلاق/۱۲)

دلیل اینکه خداوند برای شناخت اسماء و صفات خود، انسان‌ها را به حقائق و پدیده‌های آفرینش ارجاع می‌دهد این است که متن جهان خارج، نمایشگاه اسماء و صفات فعلی اوست و هر حقیقت و پدیده‌ای مظهر اسمی از اسماء و صفتی از صفات اوست. در ادعیه از معصومین بیان شده است: «بالاسم الذی خلقت به العرش و بالاسم الذی خلقت به الکرسی و بالاسم الذی خلقت به الارواح...».

معرفت باری تعالی و اسماء و صفات و افعال او، اصیل‌ترین معرفت است و چنان که هر موجودی، هستی خود را از او گرفته است، هر معرفت مفید و سازنده، نیز از معرفت به او بر می‌خیزد. معرفت به اسماء و صفات و افعال او مستلزم معرفت به ماسوای اوست، و جهل به او یا فراموشی او نیز موجب می‌شود انسان حتی نزدیک‌ترین چیز به خود،

یعنی خویشتن خویش را هم فراموش کند: ﴿و لا تكونوا كالذین نسوا الله فانساهم انفسهم﴾. (حشر/۱۹) در هر حال، در اخلاق مدنظر قرآن که هدف آن رسیدن به خلافت الهی در حد مقدور بشر است، شناخت اسماء و صفات الهی آغاز راه و شرط مهم آن است.

حقیقت اسم خداوند

آیا مقصود از اسماء و صفات الهی همین الفاظ قدیر، علیم، حکیم و ... است که معرفت آن‌ها و جاری ساختن آن‌ها بر زبان منشأ آثار و کمالات می‌شود یا اینکه اسماء و اوصاف لفظی، اسم آن مفاهیم و معانی ذهنی هستند؛ اما اسماء واقعی چیز دیگری است، دو دیدگاه وجود دارد: یک دیدگاه این است که خود این الفاظ، اسمای الهی هستند. (نک: فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۴۴ و ۱۴۵) در دیدگاه دیگر، اسمای لفظی، اسم‌الاسم هستند نه اسمای حقیقی؛ زیرا آنچه حقیقتاً اسم الهی و آیه و نشانه خداوند است، حقایق خارجی است. معانی و صور ذهنی آن‌ها در واقع، اسمای این حقایق است نه اسمای الهی و اسمای لفظی که بر زبان جاری می‌شود و برای مفاهیم ذهنی وضع شده و بر آن‌ها دلالت می‌کند؛ اسمای این معانی، ذهنی است؛ پس الفاظ در واقع اسماء اسماء اسماء الله است. (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۱۷۰)

در این نظریه، آثار بر این الفاظ و مفهوم متصور از آن‌ها در ذهن مترتب نمی‌شود؛ بلکه در صورت اتصال و ارتباط با آن واقعیت خارجی (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸: ۳۵۴ و ۳۵۵) و به بیان دیگر، در صورت تخلق به این صفات و واجد شدن این مفاهیم و متصف شدن به این اوصاف (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۶، ج ۷: ۳۰ و ۳۱) حاصل می‌شود.



در روایات بیان شده معصومین خود را اسمای حسنای الهی معرفی کرده‌اند. امام صادق درباره آیه: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ (اعراف/۱۸۰) فرمود:

«به خدا سوگند مائیم آن اسمای حسنایی که خداوند عملی را از بندگان خویش قبول نمی‌کند مگر به سبب معرفت ما.» (الحویزی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۱۰۳)

در زیارت جامعه درباره امامان معصوم می‌خوانیم: «السلام علی محال معرفه الله...؛ سلام بر اهل بیت عصمت و طهارت که پایگاه معرفت خدایند.»؛ بنابراین، اسمای الهی همان حقایق خارجی خصوصاً انسان کامل است؛ از این رو، می‌توان گفت بهترین الگو برای مشاهده صفات و کمال و جلال حق تعالی، آن بزرگوارانی هستند که باطنشان گنجینه اسرار علم لدنی و ظاهرشان محل بروز کمالات خداوند است و هر یک از صفات و اخلاق حمیده و روحیات ملکوتی ایشان برای دیگران سرمشقی آموزنده است؛ بنابراین، برای متخلق شدن به اخلاق الهی، راهی جز معرفت و تأسی به چهارده معصوم وجود ندارد. از مجموع آنچه گذشت به دست می‌آید بر اساس این نگاه که انسان خلیفه خداست، شناخت تفصیلی اسمای الهی و نیز شناخت انبیاء و معصومین که نمونه کامل اسمای حسنای الهی هستند، یک ضرورت در تحقق این منزلت درباره انسان است.

تعداد اسمای الهی

درباره تعداد اسماء و صفات الهی در دو مرحله می‌توان بحث و بررسی کرد: الف) اسماء و صفات خدا در قرآن؛ ب) اسماء و صفات خدا در روایات. در قرآن تعداد اسمای الهی به عدد خاصی منحصر نشده است؛ بلکه به مقتضای آیاتی مانند (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ) (اعراف/۱۸۰) و (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ)



(حشر/۲۴) و به مقتضای اینکه کمالات او نامتناهی است و برای هر کمالی از کمالات او اسم و صفتی می توان انتخاب کرد، هر اسمی که در عالم وجود دارد و در معنا بهترین اسم باشد، مختص به اوست و محدود به عدد خاصی نیست. از این اسمای نامحدود بیش از صد و بیست تای آن در قرآن آمده است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۸: ۳۷۳)

اما در روایات، نود و نه اسم برای خدا مطرح شده که شمارش آن را موجب استجاب دعا و ورود به بهشت دانسته اند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«برای خدا نود و نه اسم است، هر کس آن احصاء نماید وارد بهشت می شود.» (صدوق، التوحید: ۱۹۴؛ ابن حنبل، مسند، ج ۲: ۲۶۷)^۱

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«خداوند نود و نه اسم دارد، هر کس خدا را به آن نامها بخواند دعایش مستجاب می شود و هر کس آن را شمارش نماید وارد بهشت می شود.» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴: ۱۸۷)

این روایات دلالت بر حصر اسمای الهی در عدد نود و نه ندارد؛ بلکه شریف ترین اسماء را ذکر کرده است (صالح مازندرانی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۰۴) یا منظور این است که از میان اسمای الهی احصای این تعداد، منشأ دو اثر یادشده (ورود به بهشت و استجاب دعا) است و محتمل است این اسماء مشتمل بر ویژگی هایی باشند که سایر اسماء واجد آنها نیستند. (فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۵۰)

مقصود از احصای اسماء، صرف جاری کردن آن بر زبان یا شمارش الفاظ آن نیست؛ بلکه مقصود معرفت خداست به این اسماء که صفات او هستند؛ بنابراین، مراد از روایات یادشده این است که خداوند نود و نه

۱- «ان لله تسعة و تسعين اسماء مائة غير واحد من احصاها دخل الجنة».



اسم دارد که اینها مظهر صفات او هستند و هر کس خدا را با احصاء، یعنی با تعقل و معرفت^۱ (فیروز آبادی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۱۶۷۳) این اسماء بشناسد، وارد بهشت می شود (همدانی درودآبادی، ۱۳۸۴: ۲۳ و ۲۴) و به دیگر بیان، احصاء به معنای احاطه به این اسماء و اطلاع از معانی آنها (صدوق، التوحید، ص ۱۹۵) و ایمان به اینکه خدا به همه مدلول آنها به طور کامل متصف است (محمدحسین طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸: ۳۵۹) و پس از آن تلاش شود تا پرتوی از مفاهیم آنها، یعنی از مفهوم عالم و قادر و رحمان و رحیم و غفور و قوی و قیوم و غنی و رازق و امثال آن در وجود انسان منعکس شود، چنین انسانی مسلماً هم بهشتی خواهد بود و هم دعایش مستجاب و به هر خیر و نیکی نائل می شود. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۶، ج ۷: ۲۷) مرحوم فیض کاشانی می گوید: «برخی اهل معرفت معتقدند مقصود از احصای اسمای خدا این است که انسان با ایجاد و تحصیل معانی اسمای الهی - به قدر امکان - در خود، آنها را اسم خود قرار دهد، همان طور که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: "تخلقوا باخلاق الله" اگر کسی هزاران بار اسمای خدا را بر زبان جاری کند، بدون اینکه اثری در طبع و نقشی در نفس او از آنها حاصل شود، مانند حیوانی است که صدای گنگی را می شنود؛ اما چیزی درک نمی کند.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۵۳) در روایتی بیان شده است: «خداوند صد و هفده خُلق دارد، کسی یکی از آن را در خود ایجاد کند، خداوند او را وارد بهشت می کند. (ابن ابی الدنيا، مکارم الاخلاق: ۲۴)

۱- احصا به معنای شمارش، حفظ و تعقل آمده است؛ احصاء: عده او حفظه او عقله.

نتایج شناخت اسماء و صفات الهی

فضیلت‌هایی که از رهگذر شناخت اسماء و صفات الهی نصیب جستجوگر ارزش‌ها می‌شود، بسیار است که آوردن همه اسمای الهی و شرح معانی آن‌ها و اینکه انسان از هر اسمی از اسمای خداوند چه بهره‌هایی می‌تواند ببرد و چگونه آن‌ها را در خود نهادینه کند، سبب طولانی شدن بحث می‌شود. مرحوم فیض کاشانی در کتاب "علم‌الیقین" تفسیر معانی اسمای نود و نه گانه الهی و نیز درس‌هایی که انسان عارف باید از آن‌ها بگیرد را بیان کرده که می‌توان به آن رجوع کرد. (فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۵۳-۲۱۶)

نکته‌ای که باید مورد توجه باشد این است که با شناخت اسماء و صفات الهی و عارف شدن به نقص و نیاز ذاتی و همیشگی خود و با تخلق به اخلاق خدایی، زمینه‌ای برای برتری جویی، خونریزی و فسادگری باقی نمی‌ماند. انسان عارف به اسمای خدا و متخلق به اخلاق او حتی فکر و اراده برتری جویی و خونریزی و فسادگری هم ندارد:

﴿ تَلِك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض ولا فساداً و العاقبة للمتقین ﴾. (قصص/۸۳) کسی که از طریق شناخت اسماء و صفات الهی، کمال و عظمت و صفناشدنی «الله» و فقر و وابستگی ذاتی انسان و جهان آفرینش به او را بشناسد، در حدی که این شناخت ملکه و مقوم وجود او شود، طبعاً رشحه‌ای از صفات الهی در وجود او جریان می‌یابد و انسان در این حال نه فساد و خونریزی می‌کند و نه فکر و اراده خود را در این مسیر به کار می‌گیرد؛ بنابراین، انسان صرفاً موجود فسادگر و خونریز نیست که فرشتگان از آفرینش او از سوی خدای حکیم تعجب و از راز خلقت او سؤال کنند.

۲. تخلق به اخلاق الهی

برای تحقق خلافت الهی درباره انسان، شناخت سطحی و مفهومی از اسماء و صفات کافی نیست؛ بلکه شناختی مدنظر است که از عمق اندیشه به نهاد اعضاء و جوارح جاری شود و حیات انسانی را شکل دهد، چنانکه خون از قلب به سایر اعضاء جاری می‌شود و حیات جسم را تضمین می‌کند تا آنجا که انسان در مرحله اندیشه پایه شناختش، معرفت به خدا و اسماء و صفات و افعال او باشد و در عمل نیز، صفات و افعال الهی پایه و اساس رفتار و محور شخصیت او باشد؛ بنابراین، شناخت اسماء و صفات الهی باید مقدمه تخلق به صفات الهی باشد. قرآن تنها مدل اخلاقی را که در برابر چشم انسان جستجوگر فضائل به نمایش در می‌آورد، مدل اخلاق الهی است که با بیانات گوناگون انسان را متوجه اسماء و صفات الهی می‌کند و از راه‌های مختلف بهره می‌گیرد تا اخلاق خدایی را در وجود انسان نهادینه کند، به گونه‌ای که وجود عینی انسان، مظهر صفات خدایی شود نه اینکه تنها در حد صورت ذهنی و الفاظ و مفاهیم با اسماء و اوصاف او آشنا باشد، برای نمونه:

۱- خدوند مؤمنان را به عفو و صفح از خطاهای دیگران دعوت می‌کند و به دنبالش می‌فرماید: ﴿و ليعفوا و لیصفحوا ألا تحبون ان یغفر الله لکم و الله غفور رحیم﴾ (نور/۲۲) «آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد؟ و خدا آمرزنده و مهربان است.» آیه بر این مطلب تأکید دارد که در گذشت از خطای دیگران، به اخلاق خدایی متخلق شدن است و چون او که قادر مطلق است، می‌بخشد شما نیز گذشت کنید (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۱۶: ۲۷۲-۲۷۳؛ بیضاوی، تفسیر البیضاوی، ج ۴: ۱۸۰) و در مورد لغزش و خطاهای خانواده نیز می‌فرماید: ﴿یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدو لکم فاحذروهم و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم﴾ (تغابن/۱۴) «گذشت و بخشش را پیشه کنید که خدا بخشنده و مهربان است.» اگر منظور از «فان الله غفور رحیم» خصوص





بخشش و رحمتِ مخاطبان این آیه (مؤمنان) باشد، این جمله وعده به بخشش در قبال اعمال صالح است؛ اما اگر مقصود مغفرت و رحمت عام باشد، مفید این معناست که مغفرت و رحمت از صفات خداست، چنانچه شما عفو و صفح کنید در این صورت به صفات خدا متصف و به اخلاق او متخلق شده‌اید. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹: ۳۰۷)

۲- خداوند در تشویق به گذشت از بداخلاقی دیگران و اجتناب از انتقام گرفتن، به خصلت گذشت خود از خطاهای انسان در عین قدرت داشتن بر کیفر دادن توجه می‌دهد: ﴿لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ... ان تبدوا خيراً او تخفوه او تعفو عن سوء فان الله كان عفواً قديراً﴾ (نساء/ ۱۴۸ و ۱۴۹)

۳- گاهی خداوند در امر به یک فعل و رفتار، نخست آن را از افعال خود به شمار می‌آورد، سپس مؤمنان را دعوت به انجام آن می‌نماید؛ از این رو، در امر به صلوات فرستادن بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابتدا می‌فرماید: ﴿ان الله و ملائکته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليماً﴾ (احزاب/ ۵۶) «خدا و فرشتگان بر او صلوات می‌فرستند». یادآوری صلوات خدا و ملائکه بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از امر مؤمنان به صلوات بر حضرت، به این مطلب دلالت دارد که صلوات فرستادن مؤمنان پیروی از خدا و فرشتگان است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۶: ۳۳۸) و این در واقع، دعوت به هماهنگی عملی با مبدأ هستی است؛ البته نوع صلوات خدا با صلوات ملائکه و انسان‌ها متفاوت است.

۴- خداوند در عین «شدیدالعقاب» بودن «غفور رحیم» است (مائده/ ۹۸) و به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم و اینکه عذاب و کیفر من، همان عذاب دردناک است.» (حجر/ ۵ و ۴۹) و بندگان مؤمن خود را نیز نسبت به یکدیگر مهربان و نسبت به کفار و مخالفان فضیلت، بسیار سخت گیر توصیف (فتح/ ۲۹) و



انسان‌های محبوب خود را در برابر مؤمنان «متواضع» و در برابر کافران «سرسخت و نیرومند» معرفی می‌کند. (مائده/۵۴) این آیات ضمن اینکه انسان را به کسب اخلاق الهی تشویق می‌کند، این نکته را نیز روشن می‌سازد که انسان با اتصاف به اوصاف و اخلاق الهی می‌تواند هم‌چون خدای بی‌مانند جامع اضداد باشد.

از موارد یادشده نیز می‌توان استفاده کرد ملاک حُسن اخلاق و ملکات این است که مانند یا متناسب با آن، در صفات خداوند وجود داشته باشد. گذشت، بخشندگی، مهربانی و ... از آن جهت نیکوست که صفات خداوند است؛ بنابراین، شایسته است خلیفه او به آن آراسته شود.

۵- گاهی خداوند برای اینکه بندگانش را متخلق به اخلاق خود کند، رضایت و محبت خود را نسبت به یک فضیلت یا افرادی که دارای آن فضیلت هستند با صراحت اعلام می‌دارد و در مقابل برای اینکه بندگانش را از رذایل پاک کند بغض خود را نسبت به رذیلت‌ها و اهل رذیلت بیان کرده است، برای نمونه:

الف) احسان، خُلق و خوی خداست و برای اینکه بندگانش در این خصلت با او هماهنگ شوند، می‌فرماید: ﴿احسن کما احسن الله الیک﴾ «همان‌گونه که خدا به شما احسان کرده شما نیز به دیگران احسان کنید.» (قصص/۷۷) یعنی رفتار شما باید انعکاس آگاهانه صفت فعلی خدا (احسان) باشد و می‌فرماید: ﴿واحسنوا ان الله یحب المحسنین﴾ «احسان کنید که خدا احسان کردن را دوست دارد.» (بقره/۱۵۹) و برای متخلق ساختن بندگان به انفاق در همه حال و فروخوردن خشم و گذشت از دیگران، نیز خشنودی و محبت خود را نسبت به فضیلت احسان مطرح می‌کند: ﴿الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین

عن الناس و الله یحب المحسنین﴾ (آل عمران/۱۳۴) و در تشویق پیامبر ﷺ به گذشت از خیانت برخی یهودیان می‌فرماید: ﴿فاعف عنهم و

اصفح ان الله يحب المحسنين ﴿مائده/۱۳﴾ «از آن‌ها بگذر که خدا نیکوکاران را دوست دارد.»

ب) از صفات خداوند، قیام به قسط و فعل عادلانه است: ﴿شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكه و اولوالعلم قائماً بالقسط﴾ ﴿آل عمران/۱۸﴾ برای اینکه بندگانش در این فضیلت با او هماهنگ شوند، می‌فرماید: (و اقسطوا ان الله يحب المقسطین) (حجرات/۹) و در تشویق به احسان و رفتار عادلانه با کافران مسالمت‌جو و غیرمحارب می‌فرماید: (لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین) (ممتحنه/۸) نیز در راستای تحریص بر فضائلی مانند توبه، تقوا، توکل، جهاد، طهارت، صبر، می‌فرماید: «خدا، توبه‌کنندگان، (بقره/۲۲۲) متقیان، (توبه/۴) متوکلان، (آل عمران/۵۲) مجاهدان، (صف/۴) تلاش‌کنندگان برای طهارت (توبه/۱۰۸) و صابران (آل عمران/۱۴۶) را دوست دارد.» دربارهٔ رذائل و اهل رذیلت فرمود: «خدا مفسدان، (مائده/۶۴) ستمگران، (آل عمران/۵۷) انسان‌های ناسپاس و گناهکار، (بقره/۲۷۶) متکبران و فخرپروشان، (نساء/۳۶) اسراف‌کنندگان، (انعام/۱۴۱) مستکبران (نحل/۲۳) و ... را دوست ندارد.»

موارد یادشده بخشی از آن چیزهایی است که به خاطر ممانعت در تکامل اخلاقی و هماهنگی انسان با مبدأ فضائل، در قرآن با تعبیر «لایحب» بیان شده است؛ اما به‌طور کلی باید گفت هر آنچه را که خداوند تحریم کرد، معنایش این است که مورد بغض خداست و او آن امور را به جهت اینکه بنده‌اش را از هماهنگی با او و کمال و سعادت واقعی دور می‌کند، دوست ندارد.

اینکه خداوند خصلت‌ها و رفتار مؤثر در تکامل و سعادت انسان را امور مورد محبت خود معرفی می‌کند و در مقابل خصلت‌ها و رفتارهای



مؤثر در سقوط و شقاوت انسان را امور مورد بغض خود بیان می‌دارد، انسان را به این حقیقت سوق می‌دهد که نه تنها رفتارها و خصلت‌هایش باید هماهنگ با اوصاف و افعال خدا باشد؛ بلکه عواطف و احساساتش نیز با اوصاف و افعال او هماهنگ باشد. به عبارت دیگر، حب و بغض خدا نسبت به امور یادشده بدان معناست که علاوه بر اینکه خصلت‌ها و رفتار باید خصلت و رفتار خدایی باشد، عواطف، یعنی حب و بغض انسان نیز باید انعکاس اسماء و اوصاف خدا باشد. نه تنها باید احسان کرد که خدا چنین می‌کند؛ بلکه باید به خصلت احسان عشق ورزید و نیز نه تنها باید از ظلم پرهیز کرد که خدا این چنین است و کوچک‌ترین ظلمی روا نمی‌دارد؛ بلکه از ظلم و ظالم باید متنفر بود. پیامبر صلی الله علیه و آله در یک بیان کلی فرمود: «ان الله يحب مكارم الاخلاق و يبغض سفاسفها؛ خداوند خُلق و خوی عالی و ارزشمند را دوست دارد و از اخلاق پست و حقیر متنفر است.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۱۲۱)

بر اساس آیات یادشده در اخلاق از منظر قرآن بر اساس مبنای خلافت انسان از خدا، افزون بر شناخت و معرفت عمیق اسماء و صفات الهی که یک رُکن است، تخلق به اخلاق الهی و هماهنگ‌شدن خصلت‌ها و رفتارها و احساس و عواطف انسان با معرفت و علم به اسماء نیز یک رُکن مهم است؛ بنابراین، اخلاق مورد نظر قرآن صرف یک سری مفاهیم یا خصلت‌های برآمده از تحمیل و فشار یا تربیت و انس و عادت که فاقد یک تکیه‌گاه عینی و اصیل باشد و تنها برای تنظیم و تسهیل زندگی اجتماعی به آن نگریسته شود، نیست. اخلاق قرآنی از یک سو تکیه‌گاهش خداوند به‌عنوان منبع و منشأ همه فضائل و کمالات عینی و نامتناهی است و از سوی دیگر، سازنده انسان در ابعاد مختلف زندگی دنیا و شکل‌دهنده زندگی ابدی اوست.



سئوالی که باید به آن پاسخ گفت این است که چگونه تخلق به اخلاق الهی ممکن است و راهکار پیشنهادی قابل استفاده از قرآن برای تحقق هدف یادشده چیست؟ پاسخ این پرسش را با بررسی مفهوم عبودیت از نگاه قرآن پی می گیریم.

عبودیت و اخلاق قرآنی

قرآن فلسفه خلقت انسان را عبودیت و بندگی خدا معرفی می کند: (و ما خلقت الانس و الجن الا ليعبدون) از کنار هم قرار دادن آیه ای که انسان را خلیفه خدا می داند با این آیه، می توان به این نتیجه دست یافت که خلافت از طریق عبودیت محقق می شود؛ زیرا عبد، تابع محض خواست و رضا و خلق و خوی مولای خود است؛ چنانکه خلیفه، محل تجلی شئون و ویژگی های مستخلف عنه است. عبودیت دالانی است که انسان را به عالم ربوبیت می رساند. در سخن منسوب به امام صادق علیه السلام بیان شده است: «العبودية جوهرة کنهها الربوبية» (امام صادق علیه السلام، ۱۴۰۰: ۷) عبودیت جوهری است که کنه آن ربوبیت است. در حدیث قدسی خداوند فرمود: «بندۀ من! مطیع من باش تا تو را مانند خود قرار دهم. من زنده ام مرگ به سراغم نمی آید، تو را نیز حیاتی می بخشم که هرگز مرگ به سراغ تو نیاید. من بی نیازم هرگز نیازمند نمی شوم؛ تو را نیز چنان غنا و بی نیازی می بخشم که هرگز نیازمند نشوی. من هر چه بخواهم و اراده کنم، محقق می شود، تو را نیز به گونه ای قرار دهم که هرگاه چیزی را اراده کردی، محقق شود.»^۱ این حقیقت در حدیث قدسی دیگر که به حدیث «قرب نوافل» شهرت یافته با وضوح بیشتری

۱- «عبدی اطعنی اجعلک مثلی انا حی لا اموت اجعلک حیاً لا تموت انا غنی لا افتقر اجعلک غنیاً لا تفتقر، انا مهما اشاء یكون اجعلک مهما تشاء یكون» (حر عاملی، الجواهر السنیه، ص ۳۶۱).



بیان شده است: «بنده من! وسیله تقریبی که محبوب تر باشد نزد من از آنچه بر او واجب کردم، ندارد و او همواره به واسطه نوافل و مستحبات به من نزدیک می شود تا آنکه او را دوست می دارم و چون او را دوست داشتم، گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن کار می کند. اگر مرا بخواند، اجابتش می کنم و اگر از من چیزی درخواست کند، به او عطا می کنم.»^۱ انسان در این عرصه تا آنجا می تواند پیش برود که فرقی میان او و خدا نباشد، جز در اینکه انسان، بنده و مخلوق و غنی بالله است و خدا مولا و خالق و غنی بالذات.^۲ قرآن وقتی از ابرار یاد می کند، می گوید: «آنان در سایه خصلت صبر در بندگی خدا می توانند در آخرت به «اراده خود» چشمه ساری از شراب طهور ایجاد کنند.» (دهر/۵ و ۶ و ۱۲) چنانکه خداوند هر چه اراده کند به محض اراده محقق می شود. (یس/۸۲) فرقی که وجود دارد این است که خلیفه و عبد خدا، هر کاری را بالتبع و به اذن او و در چارچوب مشیت او انجام می دهد، چنانکه حضرت مسیح در همین دنیا «به اذن خدا» مردگان را زنده می کرد، از گل به صورت پرنده می ساخت و در

۱- پیامبر ﷺ می فرماید: «خداوند فرمود: و ما تقرب الی عبد بشی أحب الی مما افترسته علیه و انه یتقرب الی بالنافله حتی أحبه فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الی یتطش بها ان دعانی اجته و ان سألتی اعطیته...» (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲).

۲- در دعای ماه رجب که از ناحیه مقدسه است درباره ائمه آمده است: «لا فرق بینک و بینها إلا انهم عبادک و خلقک، فقها و رتقها بیدک» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۹۳). جمله یادشده می تواند اشاره به این باشد که ائمه با اینکه در کمالات به حدی رسیده اند که به اذن خدا می توانند در عالم هستی تصرف کنند؛ اما با این حال، مقهور و مربوط پروردگار هستند و تنها در محدوده اراده او می توانند عمل کنند (نک: خویی، صراط النجاه، ج ۳، ص ۳۱۷). تفاوت در این است که خداوند صفات کمال را بالا صاله دارد و خلیفه او بالتبع و بالعرض (جوادی آملی، تسنیم، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰).

آن می‌دمید و پرنده می‌شد، کور مادرزاد را بینا و بیماری‌های غیرقابل درمان را درمان می‌کرد و از غیب خبر می‌داد. (آل عمران/۴۹؛ مائده/۱۱۰) در زیارت جامعه کبیره دربارهٔ امامان معصوم علیهم‌السلام می‌خوانیم: «و ذل کل شیء لکم؛ همه چیز رام و مطیع شما شده‌اند.» و این بدان جهت است که ائمه علیهم‌السلام عبد و مطیع محض خداوند و مظهر ربوبیت و کمالات بی‌انتهای او بودند و کسی که به این مقام برسد، شؤن خدایی در او جلوه می‌کند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: «ای علی! هر که از خدا بترسد، همه چیز از او می‌ترسند و کسی که از خدا نترسد، خدا او را از همه چیز می‌ترساند.» این جایگاه نتیجهٔ همان عبودیتی است که گفته می‌شود کنه و حقیقتش ربوبیت است؛ یعنی ربوبیت بالله.^۱

روشن است که رسیدن به اوج خلافت الهی در توان همهٔ انسان‌ها نیست؛ زیرا استعدادها، شدت و ضعف دارد. انبیاء و امامان معصوم علیهم‌السلام که واسطهٔ فیض میان خدا و خلق هستند در اوج قرار دارند و سایر مردم به مقدار استعداد و همت خود و با اقتدا به آنان و با تصرف ایشان، به درجاتی از خلافت الهی می‌رسند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نامه‌ای به معاویه در وصف اهل بیت علیهم‌السلام فرمود: «فانا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا؛ (سیدرضی، نهج‌البلاغه، نامهٔ ۲۸) همانا ما دست‌پرورده و ساختهٔ پروردگار خویشیم و مردم تربیت‌شدگان و پرورده‌های مايند.» نیز فرمود:

«ما خاندان پیامبر انواری بودیم در اطراف عرش الهی، خداوند ما را امر به تسبیح کرد، ما تسبیح او گفتیم و به واسطهٔ تسبیح ما، فرشتگان نیز تسبیح گفتند،

۱- «یا علی! من خاف الله عز وجل خاف منه کل شیء و من لم یخف الله عز وجل اخافه الله من کل شیء.» (کورانی، الحق‌المبین، ص ۵۲۸).



سپس ما را به زمین هبوط داد و به تسبیح فرمانمان داد، تسبیح او را گفتیم و به واسطه تسبیح ما اهل زمین تسبیح گفتند.» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴: ۸۸)

از میان انبیا و معصومین علیهم السلام پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که هدف نهایی بعثت خود را به اتمام رساندن مکارم اخلاق معرفی کرده و به جهت داشتن خلق عالی و خدایی در قرآن مورد ستایش ویژه قرار گرفته است و فرموده است: «پروردگارم مرا تربیت کرد و به نیکوترین وجه تربیت نمود.»^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶: ۲۱۰) در اوج قرار دارد و الگویی است مطلق برای همه کسانی که متوجه کمال حقیقی و مطلق هستند؛ (احزاب ۲۱/۲) البته پیامبر صلی الله علیه و آله در همه ابعاد الگوست، نه فقط در اخلاق. او گوی سبقت را از همه ربود و خود گزارش می دهد: «مرا با خدا وقت و حالی است که هیچ فرشته مقرب و هیچ رسول و پیامبری و هیچ بنده مؤمنی که خدا قلبش را برای ایمان مورد آزمایش قرار داد، گنجایش آن را ندارد.»^۲ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۸: ۳۶۰) دیگران با تاسی به او، در مسیر کمال گام بر می دارند؛ بنابراین تحقق خلافت الهی درباره پیامبر صلی الله علیه و آله بی واسطه است و در مورد دیگران با واسطه و از طریق تاسی به آن حضرت، چنانکه فرمود: «انا ادیب الله و علی ادیبی...» (طبرسی، ۱۳۹۲: ۱۷)

خلاصه اینکه از نظر قرآن، انسان استعداد خلافت الهی را دارد و خلافت الهی بالاترین کمالی است که انسان می تواند بدان دست یابد و راه دست یابی به آن، تخلق به اخلاق قرآنی است که در طی آن، انسان مخلوق از طریق عبودیت و بندگی به خلق و خصلت خدای خالق و بی مانند در می آید. با توجه به آنچه در این مقاله آمده است، می توان

۱- «أدبني ربِّي فأحسن تأديبي.»

۲- «لي مع الله وقت لا يسعه ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان.»

ادعا کرد که اخلاق از نظر قرآن عبارت است از تخلق به اخلاق خدایی به قدر توان بشری از طریق عبودیت و بندگی خدا.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱ق.
۴. ابن ابی الدنیا، مکارم/لاخلاق، قاهره: مکتبه القرآن، بی تا.
۵. ابن حنبل، احمد، المسند، بیروت: دارالصادر، بی تا.
۶. ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۱ق.
۷. ابن مسکویه، احمد، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، چ ۱، قم: طلیعه نور، ۱۴۲۶ق.
۸. ابن منظور، محمد، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۹. ابوالفتوح رازی، حسین، روض الجنان و روح البیان فی تفسیر القرآن، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
۱۰. بیهقی، احمد، السنن الکبری، دارالفکر، بی تا.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۳.



۱۲. _____، توحید در قرآن، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۳.
۱۳. حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
۱۴. حر عاملی، محمد، الجواهر السنیة، قم: مکتبه المفید، بی تا.
۱۵. الحویزی، عبدعلی، تفسیر نور الثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۱۶. خویی، سیدابوالقاسم، صراط النجاه فی اجوبه الاستفتاءات، دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۶ق.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین، الذریعه الی مکارم الشریعه، اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۶ش.
۱۸. ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم: دارالحديث، بی تا.
۱۹. زمخشری، محمود، الکشاف، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷.
۲۰. سید قطب، فی ظلال القرآن، مصر: دارالشروق، ۱۴۱۹ق.
۲۱. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۲. صدوق، محمد، التوحید، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
۲۳. صفار، محمد، بصائر الدرجات، تهران: منشورات الاعلمی، ۱۳۶۲ش.
۲۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۶. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۹۲.
۲۷. فراهیدی، خلیل، ترتیب کتاب العین، قم: انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ق.
۲۸. فضل الله، سیدمحمدحسین، من وحی القرآن، بیروت: دارالملاک، ۱۴۱۹ق.

۲۹. فیروزآبادی، محمد، القاموس المحيط، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ق.
۳۰. فیض کاشانی، محسن، علم الیقین فی اصول الدین، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۷۷.
۳۱. _____، المحجبه البيضاء فی تهذیب الاحیاء، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ش.
۳۲. کورانی، علی، الحق المبین فی معرفه المعصومین علیهم السلام، قم: دارالهدی، ۱۴۲۳.
۳۳. لاهیجی، ملاعبدالرزاق، گوهرمراد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.
۳۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۳۵. مصباح الشریعه، منسوب به امام صادق علیه السلام، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۰ق.
۳۶. مصباح یزدی، محمدتقی، فلسفه اخلاق، چ ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲.
۳۷. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶.
۳۸. ملاصدرا، محمد، اسرار الآیات، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰.
۳۹. _____، تفسیر القرآن الکریم، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۶۴ش.
۴۰. مولی صالح مازندرانی، شرح اصول الکافی، چ ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۴۱. نجفی، هادی، موسوعه احادیث اهل البیت علیهم السلام، چ ۱، بیروت: دار احیاء العربی، ۱۴۲۳.
۴۲. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۸ق.



۴۳. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱، بیروت: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ق.

۴۴. همدانی درودآبادی، سیدحسین، شرح الاسماء الحسنی، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۸۴ش.

۴۵. هیشمی، علی، مجمع الزوائد، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.